



## بیانات در دیدار طلاب، فضلا و اساتید حوزه علمیه قم - 29 / مهر / 1389

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على اله الأطيبين الأطهرين المنتجبين الهداة المهديين المعصومين سيما بقیة الله فى الأرضين.

السلام عليك ايتهما السيّدة يا فاطمة المعصومة يا بنت موسى بن جعفر عليك و على اباك الطيبين الطاهرين المعصومين افضل الصلاة و السلام.

تقارن این دیدار بسیار با عظمت ما، که حضور برجسته‌ی اساتید، بزرگان، فضلا و آحاد طلاب عزیز حوزه‌ی علمیه‌ی قم به آن عظمت بخشیده است، با میلاد مسعود حضرت علی بن موسی الرضا ( علیه الاف التحية و الثناء ) و همچنین ولادت خواهر بزرگوار ایشان، حضرت فاطمه‌ی معصومه ( سلام الله عليها ) ما را به یاد حرکت عظیم و مبارک این برادر و خواهر و هجرت پرمعنای این دو بزرگوار می‌اندازد؛ که بدون تردید در تاریخ ملت ایران و تاریخ تشیع، یک حرکت سازنده و تأثیرگذار بوده است.

بدون تردید نقش حضرت معصومه ( سلام الله عليها ) در قم شدن قم و عظمت یافتن این شهر عریق مذهبی تاریخی، یک نقش ما لا کلام فيه است. این بانوی بزرگوار، این دختر جوان تربیت شده‌ی دامان اهل بیت پیغمبر، با حرکت خود در جمع یاران و اصحاب و دوستان ائمه ( عليهم السلام ) و عبور از شهرهای مختلف و پاشیدن بذر معرفت و ولایت در طول مسیر در میان مردم و بعد رسیدن به این منطقه و فرود آمدن در قم، موجب شده است که این شهر به عنوان پایگاه اصلی معارف اهل بیت ( عليهم السلام ) در آن دوره‌ی ظلمانی و تاریک حکومت جباران بدرخشد و پایگاهی بشود که انوار علم و انوار معارف اهل بیت را به سراسر دنیای اسلام از شرق و غرب منتقل کند. امروز هم مرکز معرفتی دنیای اسلام، شهر قم است. امروز هم مثل همان دوران، قم قلب فعال و متحرکی است که میتواند و میباید خون معرفت و بصیرت و بیداری و آگاهی را در سرتاسر پیکر امت اسلامی پمپاژ کند. در آن روز، اولین کتابهای فقه و معارف شیعه و پیروان اهل بیت ( عليهم السلام ) از قم صادر شد. کتابهای اساسی مورد اعتماد و اتکای فقیهان و عالمان و محدثان در شهر قم به وسیله‌ی حوزه‌ی قم به وجود آمد. کتاب «نوادر الحکم» ی محمد بن احمد بن یحیی، کتاب «بصائر الدرجات» صفار، کتاب «الشرايع» علی بن بابویه قمی، کتاب «محاسن» برقی، کتب احمد بن محمد بن عیسی و ده‌ها و صدها کتاب دیگر در این پایگاه معرفتی به وجود آمد و تولید شد. شخصیت‌هایی در اینجا پرورش یافتند که وقتی به اقطار عالم اسلامی سفر میکردند، محفل آنها محفل فیض بود. شیخ صدوق ( رضوان الله عليه ) که جزو نسل سومی‌ها و چهارمی‌های این حرکت عظیم است، وقتی به بغداد رفت - که بغداد مرکز شیعه و مرکز حدیث بود - در پای منبر او علما و فضلا و بزرگانی جمع شدند و از او استفاده کردند. لذا ملاحظه میکنید که شیخ صدوق، شیخ و استاد مفید ( رضوان الله عليهما ) است. بنابراین قم شد مرکز. امروز هم قم مرکز است. در اینجا در طول سالهای متمادی، ده‌ها هزار پروانه‌ی عاشق، گرد شمع معارف اهل بیت حرکت میکنند، علم می‌آموزند، معرفت می‌آموزند، با مشکلات بسیار دست و پنجه نرم میکنند، هدفهای عالی و معنوی را در نظر میگیرند و بدون توجه به این مشکلات پیش میروند. شاید در دنیا کمتر شهری سراغ داریم، شاید هم سراغ نداریم که این تعداد عظیم، انسانهای دنبال فراگیری دانش دین و معرفت و معنویت و سلوک جمعی، از زن و مرد مشغول تلاش و کار باشند و شب و روز مجاهدت معنوی و علمی و فرهنگی کنند. این حوزه‌ی امروز قم است، با این موقعیت ممتاز جهانی؛ آن هم سابقه‌ی قم است، که اولین حوزه‌ی اساسی مهم تشیع در این شهر تشکیل شده است و بزرگانی از قبیل شیخ کلینی و شیخ صدوق و دیگران بهره‌مندان از این چشمه‌ی فیض بوده‌اند، که آثار آنها نگهدارنده‌ی معارف اهل بیت ( عليهم السلام ) در طول قرنهای متمادی بوده است.



خوب، حوزه‌های علمیه - بخصوص حوزه‌ی علمیه‌ی قم - در هیچ دوره‌ای از تاریخ خود، به قدر امروز مورد توجه افکار جهانی و انظار جهانی قرار نداشته‌اند؛ به قدر امروز مؤثر در سیاست‌های جهانی و شاید مؤثر در سرنوشت جهانی و بین‌المللی نبودند. حوزه‌ی قم هرگز به قدر امروز دوست و دشمن نداشته است. شما ملتزمان حوزه‌ی علمیه‌ی قم، امروز از همیشه‌ی این تاریخ، دوستان بیشتری دارید؛ دشمنان بیشتر و خطرناک‌تری هم دارید. امروز حوزه‌ی علمیه‌ی قم - که در قله‌ی حوزه‌های علمیه قرار گرفته است - یک چنین موقعیت حساسی را داراست.

در اینجا یک مغالطه‌ای هست که باید به آن اشاره کنم. ممکن است بعضی بگویند اگر حوزه‌های علمیه وارد مسائل جهانی، مسائل سیاسی، مسائل چالشی نمیشدند، اینقدر دشمن نمیداشتند و محترم‌تر از امروز بودند. این مغالطه است. هیچ جمع‌ی، هیچ نهادی، هیچ مجموعه‌ی باارزشی به خاطر انزوا و کناره‌گیری و گوشه‌نشینی و خنثی حرکت کردن، هرگز در افکار عمومی احترام برانگیز نبوده است، بعد از این هم نخواهد بود. احترام به مجامع و نهادهای بی‌تفاوت و تنزه‌طلب که دامن از مسائل چالشی برمی‌چینند، یک احترام صوری است؛ یک احترام در معنا و در عمق خود بی‌احترامی است؛ مثل احترام به اشیاء است، که احترام حقیقی محسوب نمیشود؛ مثل احترام به تصاویر و تماثیل و صورتهاست؛ احترام محسوب نمیشود. گاهی این احترام، اهانت‌آمیز هم هست؛ همراه با تحقیر باطنی آن کسی است که تظاهر به احترام میکند. آن موجودی که زنده است، فعال است، منشأ اثر است، احترام برمی‌انگیزد؛ هم در دل دوستان خود، و هم حتی در دل دشمنان خود. دشمنی میکنند، اما او را تعظیم میکنند و برای او احترام قائلند.

اولاً حاشیه‌نشین شدن حوزه‌ی علمیه‌ی قم و هر حوزه‌ی علمیه‌ی دیگری به حذف شدن می‌انجامد. وارد جریانات اجتماع و سیاست و مسائل چالشی نبودن، بندریچ به حاشیه رفتن و فراموش شدن و منزوی شدن می‌انجامد. لذا روحانیت شیعه با کلیت خود، با قطع نظر از استثناهای فردی و مقطعی، همیشه در متن حوادث حضور داشته است. برای همین است که روحانیت شیعه از یک نفوذ و عمقی در جامعه برخوردار است که هیچ مجموعه‌ی روحانی دیگری در عالم - چه اسلامی و چه غیر اسلامی - از این عمق و از این نفوذ برخوردار نیست.

ثانیاً اگر روحانیت میخواست در حاشیه و در پیاده‌رو حرکت کند و منزوی شود، دین آسیب میدید. روحانیت سرباز دین است، خادم دین است، از خود منهای دین حیثیتی ندارد. اگر روحانیت از مسائل اساسی - که نمونه‌ی برجسته‌ی آن، انقلاب عظیم اسلامی است - کناره میگرفت و در مقابل آن بی‌تفاوت میماند، بدون تردید دین آسیب میدید؛ و روحانیت هدفش حفظ دین است.

ثالثاً اگر حضور در صحنه موجب تحریک دشمنی‌هاست، این دشمنی‌ها در یک جمع‌بندی نهائی مایه‌ی خیر است. آن دشمنی‌هاست که غیرتها و انگیزه‌ها را تحریک میکند و فرصتهائی برای موجود زنده می‌آفریند. هر جا به مجموعه‌ی روحانیت یا به دین یک خصومت‌ورزی و کین‌ورزی‌ای انجام گرفت، در مقابل، حرکتی سازنده از سوی بیداران و آگاهان انجام گرفت. یک وقتی در جمعی گفتم که نوشتن یک کتاب به وسیله‌ی یک نویسنده‌ی متعصب ضد شیعه، موجب به وجود آمدن چندین کتاب منبع بزرگ شیعی شد. در همین شهر قم اگر کتاب «اسرار هزار ساله» از سوی یک فرد منحرف که ترکیبی از تفکرات سکولاریستی و گرایش‌های وهابیت‌گرای داشت، منتشر نمیشد، امام بزرگوار ما نمیرفت درس خود را مدتی تعطیل کند و کتاب «کشف الاسرار» را بنویسد؛ که در این کتاب، اهمیت حکومت اسلامی و ولایت فقیه، نخستین جوانه‌هایش مشاهده میشود. بازتولید این تفکر مهم فقهی و شیعی در کتاب «کشف الاسرار» امام بزرگوار محسوس است. اگر تحریک گرایش‌های چپ و مارکسیستی و حزب توده در دهه‌ی 20 و اوائل دهه‌ی 30 نمی‌بود، کتاب ماندگاری مثل «اصول فلسفه و روش رئالیسم» تولید نمیشد و به وجود نمی‌آمد. بنابراین، این دشمنی‌ها به ضرر ما تمام نشده است. هر جا خصومت‌ورزی انجام گرفت، موجود بیدار و آگاه - یعنی حوزه‌ی علمیه - از خود واکنشی نشان داد و فرصتی آفرید. دشمنی‌ها فرصت‌آفرینند؛ آن وقتی که ما بیدار باشیم، آن



وقتی که ما زنده باشیم، آن وقتی که ما غافل نباشیم.

در همان دوران رضاخانی، آن حرکت خصمانه‌ای که با روحانیت شد، موجب شد مرجع تقلیدی مثل مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی (رضوان الله تعالی علیه) اجازه‌ی صرف وجوهات را در تولید نشریه‌های دینی و مجلات دینی بدهد؛ که این یک چیز بی‌سابقه‌ای بود، در آن روز هم چیز عجیبی بود. بنابراین نشریه‌ی دینی با پول وجوهات و با سهم امام به راه افتاد؛ مجامع دینی با اتکای به سهم امام به وجود آمد. یعنی شخصیتی مثل سید اصفهانی (رضوان الله تعالی علیه) برخلاف آنچه که برخی تصور میکردند و میکنند، به فکر مسائل فرهنگی کشور ما و دنیای شیعه و کشور شیعه است و صرف سهم امام را در یک چنین کاری مجاز می‌شمرد؛ اینها فرصتهاست. دشمنی‌ها یک چنین فرصتهای بزرگی را به وجود می‌آورند.

رابعاً با بی‌طرف ماندن روحانیت در مسائل چالشی اساسی، موجب نمیشود که دشمن روحانیت و دشمن دین هم بی‌طرف و ساکت بماند؛ «و من نام لم ینم عنه». (1) اگر روحانیت شیعه در مقابل حوادث خصمانه‌ای که برای او پیش می‌آید، احساس مسئولیت نکند، وارد میدان نشود، ظرفیت خود را بروز ندهد، کار بزرگی را که بر عهده‌ی اوست، انجام ندهد، این موجب نمیشود که دشمن، دشمنی خود را متوقف کند؛ بعکس، هر وقت آنها در ما احساس ضعف کردند، جلو آمدند؛ هر وقت احساس انفعال کردند، به فعالیت خودشان افزودند و پیش آمدند. غربی‌ها ظرفیت عظیم فکر شیعه برای مواجهه‌ی با ظلم جهانی و استکبار جهانی را از مدتها پیش فهمیده‌اند؛ از قضایای عراق، از قضایای تنباکو؛ لذا آنها ساکت بشو نیستند؛ آنها به تجاوز خود، به پیشروی خود ادامه میدهند. سکوت و بی‌طرفی علما و روحانیون و حوزه‌های علمیه به هیچ وجه نمیتواند دشمنی دشمن را متوقف کند. بنابراین حرکت حوزه‌های علمیه، بی‌طرف نماندن حوزه‌های علمیه در قبال حوادث جهانی، در قبال مسائل چالشی ملی و بین‌المللی یک ضرورتی است که نمیشود از آن غافل شد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی دو عنوان و دو مفهوم غلط و انحرافی به وسیله‌ی کسانی که هم با روحانیت بد بودند، هم با انقلاب دشمن بودند، در ذهنها مطرح شد. البته به این حرفها پاسخ داده شده است؛ هم قولاً، هم عملاً؛ اما «رگ رگ است این آب شیرین و آب شور». باید همیشه متوجه بود، همیشه بیدار بود.

این دو مفهوم غلط و در واقع دو تهمت را دشمن به عنوان تاکتیک مطرح کرده است: یکی طرح مسئله‌ی حکومت آخوندی است. میگویند در ایران حکومت آخوندی، حکومت روحانی بر سر کار است. این را نوشتند، گفتند، ترویج کردند، تکرار کردند. دیگری طرح موضوع آخوند حکومتی است؛ تقسیم آخوند به حکومتی و غیر حکومتی. هدفشان از طرح این دو مفهوم انحرافی و غلط این بود که اولاً نظام اسلامی را از پشتوانه‌ی عظیم فکری و نظری و استدلالی و علمی علمای دین محروم کنند؛ ثانیاً روحانیت مسئول را، روحانیت انقلابی را، روحانیت حاضر در صحنه را که در مقابل دشمنی‌ها سینه سپر کرده است، به خیال خودشان منزوی کنند، بدنام کنند. یعنی آخوند یک نوعش حکومتی است، که این بد است، منفی است، ضد ارزش است؛ یک نوعش غیر حکومتی است، که این مثبت است، این منزه است.

نسبت روحانیت با نظام اسلامی، نسبت روشنی است. نسبت روحانیت و حوزه‌های علمیه با نظام اسلامی، نسبت حمایت و نصیحت است. این را توضیح خواهم داد. حمایت در کنار نصیحت، دفاع در کنار اصلاح. آن دو مفهوم غلط، حقیقتاً انحرافی و خصمانه است؛ به دلیل اینکه اولاً حکومت آخوندی و نسبت دادن جمهوری اسلامی به این مفهوم، حرف دروغی است. جمهوری اسلامی حکومت ارزشهاست، حکومت اسلام است، حکومت شرع است، حکومت فقه است، نه حکومت افراد روحانی. روحانی بودن کافی نیست برای اینکه کسی سلطه‌ی حکومتی پیدا کند. جمهوری اسلامی با حکومتهای روحانی‌ای که در دنیا می‌شناسیم، در گذشته هم بوده است، امروز هم در نقطه‌هایی از دنیا هست، ماهیتاً متفاوت است. حکومت جمهوری اسلامی، حکومت ارزشهای دینی است. ممکن است یک روحانی



ارزشهائی را حائز باشد که از بسیاری از روحانی‌ها برتر باشد؛ او مقدم است؛ اما روحانی بودن هم موجب نمیشود که از کسی سلب صلاحیت شود. نه به تنهائی روحانی بودن صلاحیت‌آور است، نه روحانی بودن موجب سلب صلاحیت است. حکومت دین است، نه حکومت یک صنف خاص و یک مجموعه‌ی خاص. تقسیم روحانی به حکومتی و غیر حکومتی و ارزش و ضد ارزش قلمداد کردن اینها هم یک غلط فاحش است. رفتن به سمت حکومت و رفتن به سمت هر چیزی غیر از حکومت، اگر برای دنیا شد، بد است؛ اگر برای هوای نفس شد، بد است؛ مخصوص رفتن به سمت حکومت نیست. ما به سمت هر هدفی حرکت کنیم که مقصودمان هوای نفس باشد، مقصودمان منافع شخصی باشد، این ضد ارزش است؛ این همان مصداق دخول در دنیا است که فرمود: «الفقهاء امناء الرّسل ما لم یدخلوا فی الدّتیاء»؛ (2) این مخصوص رفتن به سمت حکومت نیست. اگر هدف، دنیا است، مردود است؛ حکومت و غیرحکومت ندارد؛ اما اگر رفتن به سمت حکومت با هدف معنوی است، با هدف الهی است، این از برترین مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است؛ از برترین مصادیق مجاهدت است؛ این قبول مسئولیتهای سنگین است، یا دفاع از مسئولان صاحب صلاحیت است. اگر روحانی حکومتی به آن کسی گفته میشود که برای ادای دین خود، برای ادای مسئولیت شرعی خود، برای خاطر خدا از نظام اسلامی حمایت میکند یا از مسئولینی حمایت میکند، این ارزش است، این ضد ارزش نیست؛ نداشتن این حالت، ضد ارزش است. پس هیچکدام از این دو مفهوم - نه مفهوم حکومت روحانی و حکومت آخوندی، و نه مفهوم آخوند حکومتی، روحانی حکومتی - مفاهیم درستی نیست. طرح اینها پس از انقلاب و تشکیل نظام اسلامی، یک طرح مغالطه‌آمیز است؛ این مفاهیم متعلق به فرهنگ این انقلاب نیست. اما متقابلاً دو حقیقت و دو مفهوم دیگر وجود دارد که آنها مفاهیم ارزشی و ارزش‌آفرین است. یک مفهوم این است که نظام به لحاظ نظری و علمی محتاج علمای دین و حوزه‌های علمیه و مستظهر به تلاش علمی آنهاست. نظام متکی به حوزه‌های علمیه است؛ متکی به علما، برجستگان و صاحب‌نظران دینی است. یک مفهوم دیگر هم این است که حوزه و روحانیت نسبت به نظام دینی بی‌تفاوت نیست. هیچ روحانی‌ای، هیچ عالم دینی، هیچ خادم اسلامی نمیتواند نسبت به نظامی که بر اساس اسلام پدید آمده است، با انگیزه‌ی اسلام حرکت کرده است و کار میکند، بی‌تفاوت باشد؛ نمیتواند خود را بیگانه به حساب بیاورد. این هم یک حقیقت دیگر است.

آن حقیقت اول که گفتیم نظام مستظهر به حوزه‌های علمیه است، به خاطر این است که نظریه‌پردازی سیاسی و نظریه‌پردازی در همه‌ی جریانهای اداری یک ملت و یک کشور در نظام اسلامی به عهده‌ی علمای دین است. آن کسانی میتوانند در باب نظام اقتصادی، در باب مدیریت، در باب مسائل جنگ و صلح، در باب مسائل تربیتی و مسائل فراوان دیگر نظر اسلام را ارائه بدهند که متخصص دینی باشند و دین را بشناسند. اگر جای این نظریه‌پردازی پر نشد، اگر علمای دین این کار را نکردند، نظریه‌های غربی، نظریه‌های غیردینی، نظریه‌های مادی جای آنها را پر خواهد کرد. هیچ نظامی، هیچ مجموعه‌ای در خلأ نمیتواند مدیریت کند؛ یک نظام مدیریتی دیگری، یک نظام اقتصادی دیگری، یک نظام سیاسی دیگری که ساخته و پرداخته‌ی اذهان مادی است، می‌آید جایگزین میشود؛ همچنان که در آن مواردی که این خلأها محسوس شد و وجود داشت، این اتفاق افتاد.

اینکه بنده درباره‌ی علوم انسانی در دانشگاه‌ها و خطر این دانشهای ذاتاً مسموم هشدار دادم - هم به دانشگاه‌ها، هم به مسئولان - به خاطر همین است. این علوم انسانی‌ای که امروز رائج است، محتوایی دارد که ماهیتاً معارض و مخالف با حرکت اسلامی و نظام اسلامی است؛ متکی بر جهان‌بینی دیگری است؛ حرف دیگری دارد، هدف دیگری دارد. وقتی اینها رائج شد، مدیران بر اساس آنها تربیت میشوند؛ همین مدیران می‌آیند در رأس دانشگاه، در رأس اقتصاد کشور، در رأس مسائل سیاسی داخلی، خارجی، امنیت، غیره و غیره قرار میگیرند. حوزه‌های علمیه و علمای دین پشتوانه‌هایی هستند که موظفند نظریات اسلامی را در این زمینه از متون الهی بیرون بکشند، مشخص کنند، آنها را در اختیار بگذارند، برای برنامه‌ریزی، برای زمینه‌سازی‌های گوناگون. پس نظام اسلامی پشتوانه‌اش علمای دین



و علمای صاحب نظر و نظریات اسلامی است؛ لذا نظام موظف به حمایت از حوزه‌های علمیه است، چون تکیه‌گاه اوست.

علاوه‌ی بر اینها که نظام اسلامی برای اداره‌ی ملت و کشور نیازمند به حوزه‌هاست، یک نکته‌ی دیگر هم وجود دارد و آن این است که امروز شبهه‌هایی مطرح میشود که آماج آن شبهه‌ها نظام است. شبهات دینی، شبهات سیاسی، شبهات اعتقادی و معرفتی در متن جامعه تزریق میشود - بخصوص در میان جوانان - هدفش فقط این است که یکی را از یک فکری منتقل کند به یک فکر دیگری؛ هدفش این است که پشتوانه‌های انسانی نظام را از بین ببرد؛ مبانی اصلی نظام را در ذهنها مخدوش کند؛ دشمنی با نظام است. لذا برطرف کردن این شبهه‌ها، مواجهه‌ی با این شبهه‌ها، پاک کردن این غبارها از ذهنیت جامعه - که به وسیله‌ی علمای دین انجام میگردد - این هم یک پشتیبانی دیگر، یک پشتوانه‌ی دیگر برای نظام اسلامی است. پس نظام اسلامی از جهات مختلف متکی به علمای دین و نظریه‌پردازان و محققان و دانشمندان حوزه‌های علمیه است.

از آن طرف، حوزه‌های علمیه هم نمیتوانند بی تفاوت بمانند. حوزه‌ی علمیه، بخصوص حوزه‌ی علمیه‌ی قم مادر این نظام است؛ به وجود آورنده و مولد این انقلاب و این حرکت عظیم است. یک مادر چگونه میتواند از زاده‌ی خود، از فرزند خود غافل بماند، نسبت به او بی تفاوت باشد، در هنگام لازم از او دفاع نکند؟ ممکن نیست. بنابراین نسبت بین حوزه‌های علمیه و نظام جمهوری اسلامی، نسبت حمایت متقابل است. نظام از حوزه‌ها حمایت میکند، حوزه‌ها از نظام حمایت میکنند؛ همکاری میکنند، به یکدیگر کمک میکنند.

یک مسئله‌ای در اینجا مطرح است، من هم مطرح میکنم؛ بعد هم چند تا مسئله‌ی دیگر از مسائل مهم حوزه را ان شاء الله مطرح خواهم کرد. این مسئله عبارت است از مسئله‌ی استقلال حوزه‌ها. آیا حمایت نظام اسلامی از حوزه‌های علمیه میتواند به استقلال حوزه‌های علمیه خللی و لطمه‌ای وارد کند یا نه؟ آیا این کار مجاز است یا نه؟ این بحث مهمی است. اولاً حوزه‌های علمیه همیشه در طول تاریخ مستقل بودند؛ نه فقط در دوران حکومتهای معارض با تشیع، بلکه حتی در دوران حکومتهای شیعی. یعنی آن وقتی که صفویه در رأس کار قرار گرفتند و علمای بزرگی مثل محقق کرکی و پدر شیخ بهائی و بزرگان زیادی به ایران آمدند و در مناصب گوناگون دینی قرار گرفتند، هرگز این علما و شاگردان و تربیت شدگان آنها مقهور سیاست صفویه نشدند و در اختیار آنها قرار نگرفتند. بله، کمک میکردند، همکاری میکردند، از آنها تعریف و تجلیل میکردند؛ اما در قبضه‌ی آنها نبودند، به اختیار آنها نبودند. در بخشی از دوران قاجاریه هم همین جور بود. کاشف‌الغطاء (رضوان الله تعالی علیه) آن عالم بزرگ به ایران آمد و کتاب «کشف الغطاء» را نوشت. ایشان در این کتاب - هم در مقدمه، هم در بحث جهاد به مناسبت جنگهای روس و ایران - تجلیل زیادی از فتحعلی‌شاه میکند؛ اما کاشف‌الغطاء آدمی نبود که توی مشیت فتحعلی‌شاه و امثال فتحعلی‌شاه قرار بگیرد؛ آنها مستقل بودند. میرزای قمی در منزل خود در قم مورد احترام و تجلیل پادشاه زمان خودش قرار میگردد؛ اما زیر بار خواسته‌ی او نمی‌رود. آنها اصرار داشتند آنچه را که میخواهند، میرزا فتوا بدهد؛ اما میرزا قبول نکرد، زیر بار نرفت. میرزای قمی رساله‌ای دارد به نام «رساله‌ی عباسیه» که نظر فقهی خودش را در باب جهاد بیان کرده است. این رساله چند سال قبل از این برای اول بار چاپ و منتشر شد. از ایشان جوری سؤال میکنند که مثلاً وکالتی بدهد، نیابتی بدهد که بتوانند از طرف او جهاد کنند - به گمانم این موضوع در «جامع‌الشتات» هم آمده باشد - اما ایشان زیر بار نمی‌رود و قبول نمیکند. روحانیت شیعه همیشه اینجور بوده، همیشه مستقل بوده، هرگز در قبضه‌ی قدرتها قرار نگرفته است؛ امروز هم همین جور است، بعد از این هم باید همین جور باشد و به توفیق الهی همین جور خواهد بود.

اما در اینجا هم مراقب باشید یک مغالطه‌ی دیگری به وجود نیاید؛ استقلال حوزه‌ها به معنای عدم حمایت نظام از حوزه و حوزه از نظام تلقی نشود؛ یک عده‌ای این را میخواهند. بعضی‌ها میخواهند به عنوان استقلال و به نام



استقلال، رابطه‌ی حوزه را با نظام قطع کنند؛ این نمیشود. وابستگی غیر از حمایت است، غیر از همکاری است. نظام به حوزه مدیون است؛ باید به حوزه‌ها کمک کند. البته معیشت طلاب به صورت سنت معمول و بسیار پرمعنا و پررمز و راز باید به وسیله‌ی مردم اداره شود؛ مردم بیایند وجوهات شرعی‌شان را بدهند؛ این اعتقاد من است. انسان هرچه به اعماق این عادت و سنت دیرین که شاید از صد سال، صد و پنجاه سال قبل در میان حوزه‌های ما رائج است، دقت میکند، آن را مهمتر، پرمعناتر، پررمز و رازتر مشاهده میکند. راز ارتباط مستحکم مردم با حوزه‌ها همین است که احساس خویشاوندی میکنند. مردم توقع زیادی هم از روحانی ندارند، اما خودشان را به پشتیبانی مالی حوزه‌ها و روحانیون متعهد میدانند؛ و همین درست است.

اما مسائل حوزه‌ها فقط مسئله‌ی معیشت نیست. در حوزه‌ها هزینه‌هایی وجود دارد که جز با کمک بیت‌المال مسلمین و کمک دولتها امکان ندارد آن هزینه‌ها تحقق پیدا کند. دولتها موظفند این هزینه‌ها را بدهند، دخالتی هم نباید بکنند. بسیاری از مدارس مهم در شهرهای گوناگون به وسیله‌ی امراء و سلاطین و بزرگان ساخته شده. در مشهد سه مدرسه بغل هم ساخته شده - مدرسه‌ی نواب و باقریه و حاج حسن - هر سه هم در زمان یکی از سلاطین صفویه و به امر او یا به امر امرای او ساخته شده بود؛ اشکالی ندارد. مدرسه‌ی باقریه، محل تدریس محقق سبزواری - ملا محمدباقر سبزواری، صاحب «ذخیره» و «کفایه» - به وسیله‌ی آنها ساخته شده؛ این اشکالی ندارد. باید هزینه کنند، دخالت هم نباید بکنند. حوزه پشتیبانی‌های گوناگون را از سوی نظام میپذیرد، با عزت و با مناعت. این پشتیبانی‌هایی که امروز نظام از حوزه‌های علمیه میکند و باید هم بکند و باید هم بیشتر بشود، اینها وظائفی است که دارد. فقط هم پشتیبانی مادی نیست. امروز بحمدالله مهمترین و عمومی‌ترین تربیونهای ملی در اختیار فضلاء حوزه‌های علمیه، در اختیار مراجع معظم است؛ اینها حمایت است، اینها حمایت‌های نظام است. نظام اسلامی باید این حمایتها را بکند، به دلیل همان پیوندی که گفته شد. پس این مسئله‌ی دخالت و استقلال را نبایستی با آن حقایقی که در این باب وجود دارد، مخلوط کرد.

حقیقت این است که این دو جریان عظیم - یعنی جریان نظام اسلامی و در دل آن، جریان حوزه‌های علمیه - دو جریانیه هستند که به هم مرتبطند، به هم متصلند، سرنوشت آنها یکی است؛ این را همه بدانند. امروز سرنوشت روحانیت و سرنوشت اسلام در این سرزمین، وابسته و گره خورده‌ی به سرنوشت نظام اسلامی است. نظام اسلامی اندک لطمه‌ای ببیند، یقیناً خسارت آن برای روحانیت و اهل دین و علمای دین از همه‌ی آحاد مردم بیشتر خواهد بود. البته نظام زنده است، نظام سرپاست، نظام قوی است و با اطمینان کامل عرض میکنم نظام بر همه‌ی چالشهایی که در مقابلش قرار دارد، فائق و پیروز خواهد شد.

مسئله‌ی مهم دیگری که مطرح است و در آن باب باید سخن روشن به میان بیاید، مسئله‌ی تحول در حوزه‌هاست. چند سال است که مسئله‌ی تحول در حوزه‌های علمیه، بخصوص در حوزه‌ی مبارکه‌ی علمیه‌ی قم مطرح است. این تحول یعنی چه؟ حوزه می‌خواهد چه کار کند که اسمش تحول باشد؟ اگر تحول را به معنای تغییر خطوط اصلی حوزه‌ها بدانیم - مثل تغییر متد اجتهاد - قطعاً این يك انحراف است. تحول است، اما تحول به سمت سقوط. شیوه‌ی اجتهادی که امروز در حوزه‌های علمیه رائج است و علمای دین به آن متکی هستند، یکی از قوی‌ترین و منطقی‌ترین شیوه‌های اجتهاد است؛ اجتهاد متکی به یقین و علم، با انکای به وحی؛ یعنی از ظن به دور است و استنباط ما استنباط علمی و یقینی است. این ظنون خاصه‌ای هم که وجود دارد، همه‌ی اینها حجیتش باید یقینی و قطعی باشد. حتی اعتبار اصول عملیه‌ای که ما در فقه از آن استفاده میکنیم، باید اعتبار جزمی و قطعی باشد. تا وقتی که از دلیل قطعی به معتبر بودن این اصل عملی - استصحاب یا برائت یا اشتغال، هر کدام در مجاری خودشان - جزم پیدا نکنیم، نمیتوانیم از این اصل استفاده کنیم. بنابراین یا بی‌واسطه یا بواسطه، همه‌ی شیوه‌های استنباط ما در فقه منتهی میشود به قطع و یقین.



اجتهاد در شیعه به معنای تکیه به ظنون غیر معتبر نیست؛ همینی که قدمای ما اصطلاح اجتهاد به رأی، اجتهاد متکی به ظنون غیر معتبر، مثل قیاس، مثل استحسان و امثال اینها را به کار بردند و کتابها نوشتند؛ «الرّیاء علی اصحاب الاجتهاد فی احکام». اسماعیل بن ابوسهل نوبختی، سید مرتضی در «ذریعه»، شیخ در «عدة الاصول» و دیگران و دیگران این اجتهاد متکی به ظنون غیر معتبر را رد کردند. این اجتهاد مردود است. امروز هم تحت هر نامی کسانی به اینجور اجتهادها روی بیاورند، مردود است. اینکه حالا دنیا این را از ما نمی‌پسندد، این حرف فقهی در دنیا خریدار ندارد، یا این را صریحاً بگویند یا نگویند، اما در دلشان این باشد و اینها را به يك استنباط غلطی بکشاند، این مردود است. متأسفانه در مواردی در گوشه و کنار دیده شده که برای اینکه عرف دنیای متمدن - که عمدتاً مادی است - رعایت شود، در استنباط احکام شرعی دخل و تصرف شده است! حتی بدتر از این، برای اینکه گاهی دل قدرتهای مادی به دست بیاید - نه حالا عرف دنیای مادی رائج، بلکه عرف قدرتهای مادی و استکباری رعایت شود - فتوا داده شده: تلاش صلح‌آمیز هسته‌ای جمهوری اسلامی به دلیل اینکه موجب سوء ظن قدرتهای بزرگ است، ممنوع است! خوب، غلط کردند سوءظن دارند.

اگر اجتهاد با همان شیوه‌ی درست و صحیح خود که تکیه‌ی به کتاب و سنت است، و با آن متد معقول صحیح منطقی حساب شده‌ی پخته انجام بگیرد، بسیار خوب است. اجتهادها ولو نتایج مختلفی هم داشته باشد، موجب بالندگی است، موجب پیشرفت است. مجتهدین ما، فقهای ما در طول تاریخ فقاقت ما در مسائل گوناگون نظرات مختلفی ایراد کردند. شاگرد بر علیه نظر استاد، باز شاگرد او بر علیه نظر او حرفهایی زده‌اند، مطالبی گفته‌اند؛ هیچ اشکالی ندارد؛ این موجب بالندگی و پیشرفت است. این اجتهاد باید در حوزه تقویت شود. اجتهاد مخصوص فقه هم نیست؛ در علوم عقلی، در فلسفه، در کلام، اجتهاد کسانی که فنان این فنون هستند، امر لازمی است. اگر این اجتهاد نباشد، خواهیم شد آب راکد.

امروز حوزه نباید در صحنه‌های متعدد فلسفی و فقهی و کلامی در دنیا غائب باشد. این همه سؤال در دنیا و در مسائل گوناگون مطرح است؛ پاسخ حوزه چیست؟ نه باید غائب باشد، نه باید منفعل باشد؛ هر دو ضرر دارد. فکر نو لازم است، پاسخ به نیازهای نوبه‌نو لازم است که دارد مثل سیل در دنیا مطرح میشود؛ باید شما برایش جواب فراهم کنید. جواب شما باید ناظر باشد به این نیاز، و نیز ناظر باشد به پاسخهایی که مکاتب و فرقه‌های گوناگون میدهند. اگر از جوابهای آنها غافل باشید، پاسخ شما نمیتواند کار خودش را انجام دهد. باید پاسخ قوی، منطقی و قانع‌کننده بیاورید وسط. باید پاسخها در دنیا مطرح شود. دائم بایستی صادرات قم - همان طور که عرض کردیم، این قلب معرفتی دنیای اسلام - پمپاژ بشود. امروز خوشبختانه وسائل ارتباطی سریع در اختیار همه هست. شما میتوانید اینجا اقدامی بکنید، در آن طرف دنیا در همان ساعت از شما بشنوند و استفاده کنند.

در زمینه‌های گوناگون، امروز نیاز وجود دارد؛ هم برای نظام اسلامی، هم در سطح کشور، هم در سطح جهان. تبیین معرفت‌شناسی اسلام، تفکر اقتصادی و سیاسی اسلام، مفاهیم فقهی و حقوقی‌ای که پایه‌های آن تفکر اقتصادی و سیاسی را تشکیل میدهد، نظام تعلیم و تربیت، مفاهیم اخلاقی و معنوی، غیره، غیره، همه‌ی اینها باید دقیق، علمی، قانع‌کننده و ناظر به اندیشه‌های رائج جهان آماده و فراهم شود؛ این کار حوزه‌هاست. با اجتهاد، این کار عملی است. اگر ما این کار را نکنیم، به دست خودمان کمک کرده‌ایم به حذف دین از صحنه‌ی زندگی بشر؛ به دست خودمان کمک کرده‌ایم به انزوای روحانیت. این، معنی تحول است. این حرکت نوبه‌نوی اجتهادی، اساس تحول است.

حالا در زمینه‌های دیگر هم من عرض خواهم کرد آن چیزی که تحول هست، آن چیزی که تحول نیست؛ یا به تعبیر بهتر، آن تحولی که صحیح است، آن تحولی که غلط است. عرض من همیشه این بوده و هست - قبلاً هم در جلسات متعدد با فضیله‌ی حوزه این را مطرح کرده‌ایم - که تحول و دگرگونی يك امر قهری است؛ پیش می‌آید. امروز



در اطراف مجموعه‌های گوناگون صنفی و ملی و غیره در و دروازه و حصار وجود ندارد؛ منتها این تحول و تغییر را یا مدیریت میکنیم، آن را هدایت میکنیم، یا نه، رها میکنیم. اگر رها کردیم، باخته‌ایم. بزرگان حوزه، مراجع تقلید، اندیشمندان، دانشمندان و فضلا باید دامن‌ها را به کمر بزنند، همت کنند، این تحول را برنامه‌ریزی کنند، هدایت کنند، مدیریت کنند. بنابراین معنای اساسی تحول این است: حرکت نوبه‌نوی محتوایی.

ممکن است یک معنای غلطی از تحول اراده بشود و فهم بشود، که حتماً باید از آن پرهیز کرد. تحول به معنای رها کردن شیوه‌های سنتی بسیار کارآمد حوزه در تعلیم و تعلم و تبدیل این شیوه‌ها به شیوه‌های رائج دانشگاهی امروز نیست؛ اینچنین تحول و تغییر و دگرگونی‌ای غلط اندر غلط است؛ این عقبگرد است.

امروز شیوه‌های گوناگون سنتی قدیمی ما دارد در دنیا شناخته میشود؛ بعضی یا از روی تقلید یا از روی ابتکار دارند همین شیوه‌ها را رائج میکنند. ما شیوه‌های دانشگاهی خودمان را که برگرفته و نسخه‌نویسی شده‌ی از شیوه‌های قدیمی غربی است، بیاوریم در حوزه حاکم کنیم؛ نه، ما این را تحول نمیدانیم. اگر چنین دگرگونی‌ای رخ بدهد، قطعاً ارتجاع و عقبگرد است؛ این را قبول نداریم. ما در حوزه‌ی علمیه شیوه‌های بسیار خوبی رائج داریم، از قدیم معمول بوده؛ شیوه‌ی انتخاب آزادانه‌ی استاد به وسیله‌ی طلبه. طلبه وارد حوزه که میشد و میشود، میگردد استاد مورد قبول و مورد علاقه‌ی خودش را پیدا میکند، به درس او میرود. اساس کار طلبگی، فکر کردن و دقت کردن و مطالعه کردن است، نه حفظ کردن. حفظ محوری، همان چیزی است که امروز بلای تعلیم و تربیت جدید ماست و ما مدتهاست که داریم با آن مقابله و مبارزه میکنیم و هنوز هم روبه‌راه نشده است و باید روبه‌راه شود. در حوزه، اساس سنتی ما بر پایه‌ی فکر کردن است. طلبه درس را که میخواند، اولاً قبلاً پیش مطالعه میکند، ذهنش را آماده میکند تا از استاد حرف نو بشنود. بعد از درس، آن درس را با یک زمیلی، رفیقی مباحثه میکند؛ یک بار به او درس میگوید، یک بار او به انسان درس میگوید؛ لذا در ذهن جایگزین میشود. در بعضی از حوزه‌ها مثل نجف، تقریر درس استاد معمول بود - در قم کمتر وجود داشت یا نداشت و خیلی بندرت بود - طلبه‌ی فاضلی بعد از درس استاد می‌نشست، همان درسی را که استاد گفته بود، برای بعضی از طلابی که احتیاج داشتند، دوباره میگفت. ببینید این کار چقدر در عمق بخشیدن به علم و سواد و معلومات محصل و طالب علم تأثیر میگذارد. این سنتها را نباید از دست داد؛ اینها حیفاست.

احترام به استاد هم یک مسئله است. یکی از سنتهای رائج حوزه‌های علمیه، تواضع شاگرد در مقابل استاد بود؛ احترام به استاد. «آداب المتعلمین» مینوشتند، که متعلم در مقابل معلم چه وظائفی دارد و معلم چه حقوقی بر او دارد؛ همچنان که متقابلاً متعلم بر معلم حقوقی دارد. اینکه استاد بیاید بگوید و برود، نه؛ حرف شاگرد را میشنفتند، گوش میکردند. اینها از قدیم معمول بوده است. در همین زمان ما بعضی از بزرگان بودند، الان هم هستند؛ شاگرد بعد از درس، تا خانه‌ی استاد او را همراهی میکرد؛ بحث میکرد، صحبت میکرد، سؤال میکرد. گعده، گعده‌ی علمی؛ نشست، نشست تحقیقی و سؤال و جواب؛ اینها سنتهای خوب حوزه‌ی ماست. دیگران میخواهند اینها را از ما یاد بگیرند، ما بیائیم اینها را تبدیل کنیم به روشهای دیگران که منسوخ و کهنه است؟! پس این سنتها باید باقی بماند و تقویت شود. تحول به معنای تغییر اینها نیست.

یکی از چیزهایی که در تحول مثبت حتماً لازم است، این است که ما خودمان را و تلاش و فعالیت علمی خودمان را با نیازها منطبق کنیم. یک چیزهایی هست که مردم ما به آنها احتیاج دارند، پاسخش را از ما میخواهند؛ ما باید آنها را فراهم کنیم. یک چیزهایی هم هست که مردم احتیاجی به آنها ندارند؛ زیاد کار شده، زیاد تلاش شده؛ خودمان را سرگرم آنها نکنیم. اینها خیلی مسائل اساسی و مهمی است.

ما از دانشگاه‌ها میخواهیم که فعالیت خودشان را با نیازهای جامعه تطبیق دهند. با دانشگاه، با اساتید، با دانشجویان که مواجه میشویم، این را مکرر از اینها میخواهیم؛ میگوئیم رشته‌های علمی‌تان را بر نیازهای جامعه منطبق کنید،





ببینید چه لازم داریم. این در مورد حوزه‌ها به طریق اولی صادق است. مسئله‌ی بعدی، مسئله‌ی نظام رفتاری و اخلاقی حوزه‌هاست؛ که همین تحول - اگر تحولی انجام میگیرد - باید ناظر به این جهت هم باشد. چند تا سرفصل در این خصوص وجود دارد که من اینجا یادداشت کرده‌ام: تکریم اساتید. نظام رفتاری و اخلاقی ما در حوزه‌ها باید در این جهت حرکت کند؛ تکریم استاد، تکریم عناصر فاضل، بخصوص تکریم مراجع تقلید. هر کسی آسان به حد مراجع معظم تقلید نمیرسد؛ صلاحیتهای زیادی لازم است. غالباً مراجع قله‌های علمی حوزه‌های علمیه محسوب میشوند. بنابراین احترام مراجع بایستی محفوظ باشد؛ باید تکریم شوند. مسئله‌ی دیگر در نظام رفتاری و اخلاقی حوزه‌ها، فیض بردن از معنویات است، تهذیب است؛ این خیلی مهم است. جوان امروز حوزه بیش از گذشته به مسئله‌ی تهذیب نیازمند است. کسانی که رشته‌های رفتارشناسی عمومی را مطالعه میکنند و کار میکنند، این را تأیید میکنند. امروز در همه‌ی دنیا اینجور است که وضع نظام مادی و فشار مادی و مادیت، جوانها را بی‌حوصله میکند؛ جوانها را افسرده میکند. در یک چنین وضعی، دستگیر جوانها، توجه به معنویت و اخلاق است. علت اینکه می‌بینید عرفانهای کاذب رشد پیدا میکند و یک عده‌ای طرفشان میروند، همین است؛ نیاز هست. جوان ما در حوزه‌ی علمیه - جوان طلبه؛ چه دختر، چه پسر - نیازمند تهذیب است. ما قله‌های تهذیب داریم. در همین قم، مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی، مرحوم علامه‌ی طباطبائی، مرحوم آقای بهجت، مرحوم آقای بهاء‌الدینی (رضوان الله تعالی علیهم) قله‌های تهذیب در حوزه بودند. رفتار اینها، شناخت زندگی اینها، حرفهای اینها، خودش یکی از شفاف‌ترین چیزهایی است که میتواند انسان را آرام کند؛ به انسان آرامش بدهد، روشنائی بدهد، دلها را نورانی کند. در نجف بزرگانی بودند؛ سلسله‌ی شاگردان مرحوم آخوند ملاحسینقلی تا مرحوم آقای قاضی و دیگران و دیگران؛ اینها برجستگانند. به نحله‌های فکری و عرفانی اینها هم کاری نداریم. در اینجا مسئله، مسئله‌ی نظری نیست. بعضی‌ها نحله‌های مختلفی هم داشتند. مرحوم سید مرتضی کشمیری (رضوان الله تعالی علیه) یکی از اساتید مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی است؛ اما نحله‌ی فکری اینها بکلی از هم متفاوت است. ایشان از داشتن یک کتابی بشدت منع میکنند، ایشان به آن کتاب عشق میورزد؛ منافاتی ندارد. همین بزرگانی که در مشهد بودند، مردمانی بودند که ما اینها را به تقوا و طهارت و پاکیزگی شناختیم؛ مرحوم حاج میرزا جواد آقای تهرانی، مرحوم حاج شیخ مجتبی و امثال ایشان؛ اینها هم همین جورند. عمده این است که این زنگار گرفته را یک زبان معنوی، یک سخن برخاسته‌ی از دل شفا ببخشد و این زنگار را برطرف کند. بنابراین ما اینجا بحث عرفانهای نظری را نداریم.

یک مسئله‌ی دیگر در زمینه‌ی نظام رفتاری و اخلاقی حوزه، مسئله‌ی گرایشها و احساسات انقلابی در حوزه است. عزیزان من! فضای انقلابی در کشور دشمنان عنودی دارد، دشمنان کینه‌ورزی دارد. با حاکمیت فضای انقلابی در کشور مخالفند؛ میخواهند این فضا را بشکنند. شما دیدید در یک دوره‌ای شهادت را زیر سؤال بردند، جهاد را زیر سؤال بردند، شهید را زیر سؤال بردند، نظرات امام را زیر سؤال بردند، پیغمبران را زیر سؤال بردند! مسئله این نیست که فلان زیدی با این مفاهیم مخالف است؛ مسئله این است که این مخالفت از نظر دشمن باید در جامعه مطرح شود؛ فضا سازی شود و فضای انقلابی بشکند. در حوزه‌ی علمیه همه باید به این مسئله توجه کنند. در متن جامعه اینجور است، طبعاً در حوزه‌های علمیه هم اینجور است. میدانند که شمای روحانی فقط یک فرد نیستید؛ مستمع دارید، علاقه‌مند دارید؛ بنابراین در محیط پیرامون خودتان اثر میگذارید. میخواهند فضای انقلابی را بشکنند، روحانی انقلابی را منزوی کنند. تحقیر بسیج، تحقیر شهید، تحقیر شهادت، زیر سؤال بردن جهاد طولانی این مردم اگر خدای نکرده در گوشه و کنار حوزه به وجود بیاید، فاجعه است. بزرگان حوزه بایستی مواظب و مراقب باشند و مانع بشوند. یک نکته هم خطاب به جوانان پرشور و انقلابی حوزه است، که متن حوزه غالباً همین جوانهای پرشور و طلاب انقلابی هستند. عزیزان من! آینده مال شماهاست، امید آینده‌ی کشور شماها هست؛ باید خیلی مراقبت کنید.



درست است که جوان طلبه‌ی انقلابی اهل عمل است، اهل فعالیت است، اهل تسویف و امروز به فردا انداختن کار نیست، اما باید مراقب باشد؛ نبادا حرکت انقلابی جوری باشد که بتوانند تهمت افراطی‌گری به او بزنند. از افراط و تفریط بایستی پرهیز کرد. جوانهای انقلابی بدانند؛ همان طور که کناره‌گیری و سکوت و بی‌تفاوتی ضربه میزند، زیاده‌روی هم ضربه میزند؛ مراقب باشید زیاده‌روی نشود. اگر آن چیزی که گزارش شده است که به بعضی از مقدسات حوزه، به بعضی از بزرگان حوزه، به بعضی از مراجع یک وقتی مثلاً اهانتی شده باشد، درست باشد، بدانید این قطعاً انحراف است، این خطاست. اقتضای انقلابی‌گری، اینها نیست. انقلابی باید بصیر باشد، باید بینا باشد، باید پیچیدگی‌های شرائط زمانه را درک کند. مسئله اینجور ساده نیست که یکی را رد کنیم، یکی را اثبات کنیم، یکی را قبول کنیم؛ اینجوری نمیشود. باید دقیق باشید، باید شور انقلابی را حفظ کنید، باید با مشکلات هم بسازید، باید از طعن و دق دیگران هم روگردان نشوید، اما باید خامی هم نکنید؛ مراقب باشید. مایوس نشوید، در صحنه بمانید؛ اما دقت کنید و مواظب باشید رفتار بعضی از کسانی که به نظر شما جای اعتراض دارد، شما را عصبانی نکند، شما را از کوره در نبرد. رفتار منطقی و عقلانی یک چیز لازمی است. البته این را هم به همه توصیه کنیم که نیروهای انقلابی را متهم به افراطی‌گری نکنند؛ بعضی هم اینجوری دوست میدارند. عنصر انقلابی، جوان انقلابی، طلبه‌ی انقلابی، فاضل انقلابی، مدرس انقلابی در هر سطحی از سطوح را متهم کنند به افراطی‌گری؛ نه، این هم انحرافی است که به دست دشمن انجام میگیرد؛ واضح است. پس نه از آن طرف، نه از این طرف.

خوب، اینها مسائل مربوط به تحول بود. حالا من از شما سؤال بکنم: آیا این تحول پیچیده‌ی گسترده‌دامن و همه‌جانبه و ذواضلاع، بدون یک مدیریت منسجم امکانپذیر است؟ این همان چیزی است که ما چندین سال قبل از این در همین حوزه‌ی علمیه با کسانی که بعضی امروز جزو مراجع معظم هستند و آن روز در جامعه‌ی مدرسین بودند، بعضی از دنیا رفته‌اند - که رحمت و رضوان خدا بر آنها باد - مطرح کردیم و پذیرفتند. مدیریت و تدبیر حوزه به وسیله‌ی یک گروه متمرکزی که مورد تأیید مراجع و بزرگان باشند و در مسائل حوزه صاحب‌نظر باشند، یک چیز لازمی است، اجتناب‌ناپذیر است؛ بدون این نمیشود. این کار پیچیده‌ی مهم همه‌جانبه، بدون یک مدیریت قوی امکانپذیر نیست.

دو نکته‌ی دیگر را هم عرض بکنم و عرایض را تمام کنم. جلسه‌ی ما خیلی طول کشید. عذرخواهی میکنم از شما برادران و خواهران که با وجود اینکه این فضا بسیار وسیع است، اما شما متراکم و سخت نشستهاید؛ همچنین برادران یا خواهرانی که در بیرون هستند، در صحن یا در شبستانهای مسجد اعظم نشسته‌اند. یک مسئله، مسئله‌ی درس فلسفه و رشته‌ی فلسفه است. توجه بکنید؛ اهمیت فقه و عظمت فقه نباید ما را غافل کند از اهمیت درس فلسفه و رشته‌ی فلسفه و علم فلسفه؛ هر کدام از اینها مسئولیتی دارند. رشته‌ی فقه مسئولیاتی دارد، فلسفه هم مسئولیتهای بزرگی بر دوش دارد. پرچم فلسفه‌ی اسلامی دست حوزه‌های علمیه بوده است و باید باشد و بماند. اگر شما این پرچم را زمین بگذارید، دیگرانی که احیاناً صلاحیت لازم را ندارند، این پرچم را بر میدارند؛ تدریس فلسفه و دانش فلسفه می‌افتد دست کسانی که شاید صلاحیتهای لازم را برایش نداشته باشند. امروز اگر نظام و جامعه‌ی ما از فلسفه محروم بماند، در مقابل این شبهات گوناگون، این فلسفه‌های وارداتی مختلف، لخت و بی‌دفاع خواهد ماند. آن چیزی که میتواند جواب شماها را بدهد، غالباً فقه نیست؛ علوم عقلی است؛ فلسفه و کلام. اینها لازم است. در حوزه، اینها رشته‌های مهمی است. رشته‌ی مهم دیگر، تفسیر است؛ انس با قرآن، معرفت قرآنی. ما نباید از تفسیر محروم بمانیم. درس تفسیر مهم است، درس فلسفه مهم است؛ اینها رشته‌های بسیار باارزشی است.

نکته‌ی آخر در مورد پدیده‌ی خواهران طلبه است؛ خیلی پدیده‌ی عظیم و مبارکی است. هزاران عالم، پژوهشگر، فقیه و فیلسوف در حوزه‌های علمیه‌ی خواهران تربیت شوند؛ این چه حرکت عظیمی خواهد بود. ببینید نگاه دنیای



مادی نسبت به پدیده‌ی زن و جنس زن چه نگاه بدی است، چه نگاه تحقیرآمیزی است، چه نگاه منحرفانه‌ای است. حضور دانشمندان اسلامی زن در عرصه‌های مختلف - مثل حضور دانشمندان فرزانه و فهمیده‌ی دانشگاهی زن که متدین و متشرع هستند - اثرات بسیار عظیمی را در دنیا میگذارد؛ برای انقلاب آبروست. بانوان باید خوب درس بخوانند. البته هدف نهائی درس خواندن بانوان، تنها مجتهد شدن یا فیلسوف شدن نیست - ممکن است عده‌ای علاقه‌اش را داشته باشند، استعدادش را داشته باشند، وقتش را داشته باشند، عده‌ای هم نه - آشنائی با معارف اسلامی و قرآنی است که میتواند برای خود آنها و برای دیگران مورد استفاده قرار بگیرد. پروردگارا! آنچه گفتیم و شنیدیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده. پروردگارا! به این گفته‌ها، به این شنیده‌ها، به این حرکت عظیمی که در حوزه است، خودت از جانب خود برکت عنایت بفرما. پروردگارا! کار ما را، گفتار ما را، حرکت ما را مشمول توجه و رضای ولیّت قرار بده. قلب مقدس آن حضرت را از ما خشنود کن. روح مطهر امام بزرگوار و شهدای عزیز را که گشاینده‌ی این راه هستند، مشمول رحمت و برکت خود بفرما. والسلام علیکم ورحمة اللّٰه و برکاته

(1) نهج البلاغه، خطبه‌ی 62

(2) کافی، ج 1، ص 46